

این بیت بود و بر اثبات البیت چندان دست یافت غزینها که در هر گوشه و زمین بود
 پتیشه فکر و کلان اندیشه بیرون نتوانست آورد ازینجا است که در هر مقام متاعی ایامک و انمود
 و با و صفت قلت ایام پنجم پیشگیشتی باب نظر اختیار کرد و بضاعتی است مزجات و از جمله
 نیست که از فائس جناس قرآن شمرده و با این همه گوهر این قسم کنایه و حقیقت جان ناپسوده
 دست فکرش ماند چه ازین مقوله سخن هیچ بزرگان اند که اینها را درین مقام مثال است
 یا نیست و اگر الفصاحت اکار بندگی طریق استانت پسندی عنان زمین و اوست
 خطرناک انداختن و قطع این جاوه و شوارب و ختن ناموس سالی اقدام غایب و برآید
 سید هر چه هر یکی از این در عقبه سخن است که زخم را بگر خون کند و آفتن یار را زهر آفت
 سازد و نام دستبازی خضر هدایت که در هر مقام قائم شد و این بی راه را برآه آورد
 آرمی حصول این کام و وصول این مرام عطیه است که روزی بر کس نشود و کمال فضل است
 که در این آینه نشانی فضل و میکش عنان مرا و ناز بر سعی خوشیستن نگنم و اکنون
 ریخت درین منزل بر کشایم و گوهر گر اینای که از سفر سر است و در عالم قدس غیره و این
 خیال مرام با باب نظر باز نمایم و چون توشه راه هنوز در اینها نم هست همین که حرف
 گزینایگی خویش در کام و دیان کامل عیاران بلند نگاه بانبارم برآه افتم و نفسی است
 کرده متاعی نذر نادره سخنان و شوارب پسند کنم که بی خویش از جا و آید و زبان به سنت
 و اعتراف غرابت آن جنب کسایت کشاید باری توفیق از فضل حضرت باری می گیم
 و بجز دست صاحب و شکرگان بلند حضرت می گویم که مثال این قسم است پنجم بنیان عالم می گویم
 کشت امید حاصل از آن راه به کتاب و نیمی آب بر کس و غیر منافیت است
 از آن راه به کاف بود است با شکر آل که سلوب انحصاری و انتقاد بهم و ز آب

سگرش گفته و الف گرفته تیراوت و انتقاد مطلع و اسقاط عینی و گفته بی نهایت آب دور
معانی بی فاعل فعل منفی آب بر مفعول آن قرار داده و نمی نشسته خواسته باینکه مقصود
بالتشخیص است چه بر که آب نیاید تشنه باشد و از عبارت عینی تشنه بخلیل و انتقاد مبهوم بهما
عینی مراد آن داشته که نیمه لفظ تشنه که تاسی فوقانی باشد نیست پس شین معجزه است
گوهر و وهم ذکر لفظی و اراء لفظی دیگر بود سطره معنی بشرط آنکه دلالت اول بیانی بطریق
تصنیف تلخیص نباشد و این اصطوفاست بعضی از آن در ضمن شرح میگرد و چنانکه در اسم
پها و ایوب کشت مبدع حاصل از ان راه پر عتاب عینی آب سرکش و بی نهایت
آب اول از آب سرکش گفته و اگر کشو شود است بر کسب و تخلیل و تصحیف و از آب است
باسلوب حرفی و عبارست از لفظ آب که بعد از خبر حاصل شده و حاصل این عبارت چنان باشد
که هر لفظ سه سوی لفظ آب است پس شرا با انتقاد مطلع و کنایه انتقاد طرفی و تبدیل
و بی نهایت آب گفته و الف گرفته تیراوت یا به تخصیص انتقاد مبهوم و اسقاط عینی ثانیا
حاصل آ گفته و الف گرفته و تخصیص و در آن ماهی گفته و باین سخنانی حاصل نموده باشد که
و اسلوب انحصاری انتقاد مبهوم آب سرکش گفته و کشوب گرفته بر کسب عینی و تخصیص و انتقاد
مطلع تبدیل و آب در عبارت بی نهایت آب است بکنایه عبارت است از این که تصحیف
نذکور کشوب گشته چون آن نویاید لفظ کش از وجه اعتبار ساقط شود سلاکت مضموم
تصحیف و آن عبارست از تغییر صورت خطی نحو و اثبات لفظه و این سلاکت سلب و گوهر
گوهر اول تصحیف نوعی آن چنان است که مفردی آورده شود که در ال باشد بر تصحیف
بی تعرض نحو و اثبات لفظه چون لفظ صوت و نقش و شکل و رسم و کاف تشبیه و مثال
ان چنانکه در اسم اجوف و یوسف و سوال و رسم کشت مبدع

چنانچه این ماه پرتاب نمیشود آب سرکش و نینی آید. آری اولاً از راه این مراد شده
 باشد که اسلوب با انحصاری اسلوب معنی به این است که هر کس که در این اسلوب
 و انقضا و مطلع و تبدیل مکتوبی خواسته شده. پس این از آن سو مراد شده است که یک
 و تحلیل و تشعیه و قیاس و کثرت میانی و کثرت و کثرت به هم مشارالیه گفته بود سیله حفظی
 از وجه اعتبار ساقط شده. عبارت آن است که نامی مکتوبی گرفته یک یک به تحلیل
 آب و آب استیمه تا آنجا که از راه یک استیمه باشد که اسلوب انحصاری به این اشارت شده
 است. بنابراین آن استیمه به هم و قبول از آب سر لفظاً احد خواسته و از آن و او مکتوبی اراده نمود
 با نقیصه و کثرت اسلوب حرفی و استیمه اگر از آب سو مراد شده عبارت آن ماه است
 از آب سر و اسلوب حرفی و کثرت اسلوب حرفی و استیمه اگر از آب سو مراد شده عبارت آن ماه است
 خواه از این بجای آن ماه به هم باشد و کثرت میانی گفته و استیمه حاصل نموده به تحلیل
 او که تشعیه و قیاس و تحلیل تا آنجا که از آب سر لفظاً احد خواسته و از آن و او مکتوبی اراده نمود
 و کثرت استیمه تا آنجا که از آب سر لفظاً احد خواسته و از آن و او مکتوبی اراده نمود
 ماه به هم و از آن سر لفظاً احد خواسته و از آن و او مکتوبی اراده نمود
 مطالبه بدیل میانی مکتوبی مراد دارند استیمه از عبارت کثرت میانی تا آنجا که از آب سر لفظاً احد
 لفظاً معنی از این است یعنی آن است که بجای او مکتوبی اراده نمود و کثرت میانی مکتوبی مراد کرده
 تا آنجا که عبارت نمیشود آب سرکش مراد آن است که کثرت میانی تا آنجا که از آب سر لفظاً احد
 سو است و به هم میانی آن است که کثرت میانی تا آنجا که از آب سر لفظاً احد
 این ماه به هم و از آن سر لفظاً احد خواسته و از آن و او مکتوبی اراده نمود
 اسلوب انحصاری استیمه و قبول از آب سرکش مراد آن است که کثرت میانی تا آنجا که از آب سر لفظاً احد

آب است و آب گیر با شمار تخمیل نموده و مراد از اسباب اول و از آب و م سوست که ترکیب است
و موسی آن و او سست چون و او بجای میهم با و آید و شود و عبارت نمی فی آفتاب ام
تداسته لمعه می شکاید که شایسته این نام بر کسی تو میگیرند چنین نشانند که از کشتو سو خواسته و شبیه
نیاف تاب مراد آن داشته که لارا که اینجمله یعنی فی تیرا و ن حاصل شده قلبین
را بجا از راه لام ماقولے اراده کرده باشد که اسلوب انحصاری و تسمیه می آب بر کشتو
نیمگی گفته و مراد آن داشته که نمی لفظا که میهم سست و اول و سین جمله بگویند سست
و این معنی حاصل شد تیرا و انقا و میهم اول و ترکیب و تحلیل و تصحیف و انقا و میهم ثانیا
مالیت الصالی که مژه مؤدی لفظ سست و فی آفتاب گفته و لفظ فی را که تحلیل ترکیب
و تیرا و انقا و می عبارت از لام ماقولے که اصل سابق سست بسین بدل کرده که تیرا
و تیرا و تسمیه آفتاب عبارت از ان سست است که میهم تصحیف جعلی محتجب مباد که درین
مقام نظر بوجوب ایفای وعده که در اثنای بیرونی گوهر اول سلک کنایه کرده ام
زبان قلم را بکارش مثال این قسم آشنا کنم تا مبرهن شود که در امثال این مسالک کلام زون
و در مجموع مسالک قسم از پیشترن کار هر کاهل خود می باب هر شکریا فی نتواند بود پس گوئیم که
تصحیف جعلی است که در اثنای کلام اشارتی مجوز اثبات نقطه وقوع شود چنانکه در اسم
زبان سست است مهید حاصل از ان باه پرتاب نمی ز آب بر کش و نمی نیافیت آب
از ان باه نمی آب بر کشتو نمی گفته و حرم ساز را تا حدیه از رواده و از راه راسی محله مراد داشته
تیرا و تسمیه و تسمیه آب لفظ و در بانقا از میهم اسلوب حرفی از این معنی لفظ سست
توضیح و از آن کشتو و ترکیب و تحلیل و تصحیف معنی معانی را این عبارت آن باشد که
از کلماتی جمله است و در چنان دو که معنی آن لفظ سست در حال که نمی باشد و چون

سرم کشته بجای او و در آید در کرد و پنجم اول و در عبارت است از نقطه و سر کلاه نقطه از
 طاعت ای محله شود و از سی حجه کرده بصحیف جعلی نیافت آب گفته و مراد آن و کشت که لفظ
 تا نون یافت پس نون بقرینه اسمی آخر لفظ ما در آمده مان بدست آمد تخصیص و تراوت
 و تالیف القالی که لفظ یافت مفیده نیست سلاک ششم استبداد استقار و در این عبارت
 از ذکر چیزی از او حرفی بود وسطه ششاهتی که در معنی آن چیز و حرف معنی بود باشد اما باید که آن
 مشابهت در میان قوم متعارف یا نالی هر باشد یا انتقال از زبان مرد کو مقبضه و در با سلسله
 حاصل شود چنانکه در اسم چهارم

کشت آب حاصل از آن ماه پر حساب
 از راهی گفته و قاف خود استند تراوت

نیمی از آب سرکش و نمی نیافت آب

تولیع و اسلوب حرفی و اسلوب حسابی و از آب سرکش گفته و هاسی که تویی گرفته با اسلوب
 حرفی و انتقال و منطقی اسقاط عینی عبارت نمی از آفتاب مراد آن داشته که بنحیه
 که آفتاب عبارت از است بعد از فی یعنی الف است پس بعد از تحلیلی و ترکیب و شبیه
 و اشتراکی که در ضمن ادون باشد و انتقال و تبدیل از بهر یه لایحه در تبدیل
 از لفظ فی در بحث شتران بیان استخراج اسم سوار در ضمن لایحه گفته ایم آنجا در
 سلاک نهم اعمال حسابی و این عبارت از ذکر نسبت بار او در مقال در هر چه بود
 و این مشتق است به پنج اسلوب که ما از هر یکی بنا سبت سلاک بگویم تفسیر اول
 اسلوب همی آن عبارت است از ذکر اسمی اعداد بار او در انتقال در هر بسوی عدد
 و تواند بود که اسم عدد و با اعمال معانی حاصل شود چنانکه در اسم کمال و کامل
 و ایمان و قاف کشت آب حاصل از آن ماه پر حساب و نیمی آب
 سرکش و نمی نیافت آب + اول از آن ماهی گفته و قاف خود استند با شتران

و اسلوب انحصاری انتقاد مبهم و بقول اوزاب تسمیم تحصیل کرده بتراوت و انتقاد
 مطلع و بقول او کثرت خواست که امر و بدان اشارت شده بجانب سوی تا که الف با
 بانتقاد طرفی پس معنی محامی این عبارت چنین باشد که سر لفظ ما و سوی آن در این
 هر دو درین عبارت بقراوند کور شده نبی فی آفتاب لام گرفته تبرکیت تراوت
 و تلخیص و انتقاد مبهم و اسلوب همی مقصود با تمثیل است تا با آزاب سر کثرت با عالی که
 شش بیشتر است با آنکه سر لفظ ما سو یعنی در آخر است پس آتم شد و تحصیل کاف و لام بدستور
 ثالث از راه یک گرفته که امر و از ان الف خواسته با اسلوب همی و نیز بی آب کس کشته
 و از هم بلفظی که بتراوت و انتقاد مبهم و تسمیم حاصل شده حرف اول با انتقاد مطلع مشار الیه
 گشته با سقاط عینی ساقط شد و از همی یافت آب بوضع کون مکتوبی بجای آبی لفظ
 آن حاصل کرده بتخصیص و انتقاد مبهم و تبدیل را لجا عبارت حاصل از ان ماه عدد حرف
 راسمی محله خواسته بتراوت و تلخیص اسلوب حرفی و از ان نوشتار کرده بلفظ و و صد که
 هم آن عدد دست از عبارت و و صد و وقاف مکتوبی اراده نموده با اسلوب همی و گفته
 نیز از آب سر و تبدیل همیم تا که بتراوت و انتقاد مطلع از آب سر عبارت از ان است یک
 قاف خواسته که مشار الیه است با هفت او مبهم و کش ابوا و ترکیب و کاون و تحلیلی جدا
 کرده نسبت خواسته با اسلوب حرفی و شور امر از ششستن بنده شسته در سطر است
 نموده و همی عبارت از قاف دوم است با هفت او مبهم و باین عبارت مراد آن است
 که امی قاف نسبت است او می از خود دور کن پس فل حاصل شد گوهر و هم اسلوب
 و آن عبارت است از ذکر حرفی یا بیشتر بار او و عدو چنانکه در اسم حکیم و مناس
 و شمسی و عظیمی و عواد و عوف و کشت امید حاصل از ان ماه پرتاب

نیمی از آب سرکش و نیمی یافت آب : اولاً بعبارت حاصل از زبان راه عامی مکتوبی را که
 بتخلیل و تسمیه حاصل شده بتالیف الصالحی اتصال داده بلام مکتوبی که با شکر آن اسلوب
 انحصاری بدست آمده و نیمی از آب سرکش باین تخفافی گرفته بانقاد و بهم واسقاط عینی
 که سرکش بمعنی نافرمان عبارت از نیست بتکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است
 و بعبارت نیمی یافت آب الف حاصل کرده بانقاد و بهم واسقاط عینی از زبان مهیم خواسته
 بتکرار اسلوب حرفی شانیا نیمی از آب سرکش هم اراده کرده چه نیمی از آب عبارت است از
 بای موحده و بعد از اسقاط آن الف باقی ماند و از آن کبی گرفته و از آن مهیم بتکرار
 اسلوب حرفی کما و گفته نیمی یافت آب مراد آن داشته که لفظ مانیده خود را وزن مکتوبی
 یافت پس بدست آمد به تصحیح و تراوت و انتقاد بهم تبدیل شالشا حاصل از زبان راه گفته
 و از راه قمر خواسته تراوت از آن صد و چهل اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است
 و ازین اعداد لفظ ششم اراده کرده و نیمی از آب سرکش گفته و ستین خواسته با اسلوب حرفی
 و انتقاد بهم واسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان مشعر بر نیست بعبارت نیمی یافت آب
 یا تخفافی گرفته بانقاد و بهم واسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است
 را بجا از راه عین مکتوبی گرفته با شکر آن اسلوب انحصاری اسلوب حرفی که مقصود
 بالتمثیل است و نیمی از آب گفته و ستین بلفظی گرفته با اسلوب حرفی و انتقاد بهم و ستیم
 و سرکش گفته و همقاط حروف اول آن خواسته و نیمی یافت آب یا تخفافی گرفته
 بانقاد و بهم واسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتمثیل است و شامسا از راه
 عین مکتوبی خواسته کما و نیمی از آب سرکش و او بدست آورده بانقاد و بهم اسلوب
 حرفی و انتقاد و همقاط عینی و نیمی یافت آب گفته و الف خواسته خوا

مبهم استقامت عینی از الف ادا کرده با سلوب حرفی که مقصود بالتشکیل است را البتة
 حاصل گفته و الف خواسته بتخلیل و تفتیح منضمین من زبان باه نمی گفته و یاسی تحتانی اراده کرده با تراک
 و اسلوب انحصاری انتقاد مبهم و عبارت زاب سرکش الف تحصیل نموده تراوت و نعت ادا
 مطلعی اسقاط عینی و نمیی نیافت آب سین گرفته با سلوب حرفی که مقصود بالتشکیل است
 و انتقاد مبهم اسقاط عینی خامس از راه یک گرفته با تراک اسلوب انحصاری الف
 خواسته با سلوب همی بنمیی آب سرکش یاسی کتولی با سلوب حرفی که مقصود بالتشکیل
 و انتقاد مبهم اسقاط عینی که سرکش معنی از فرمان مشعر بان سبب عبارت از راه نمیی الف
 خواسته تراوت و تلمیح تلمیح تلمیح انتقاد مبهم بقوله زاب سرکش یاسی کتولی با سلوب حرفی که مقصود
 بالتشکیل است با انتقاد مطلع و اسقاط عینی و نمیی فی آفتاب لام حاصل نموده تخلیل و تلمیح
 تلمیح او را و تلمیحی از اعمال تشبیلی است ثانیاً و تراوت و تلمیح و تبدیل اسلوب همی
 لمینه و جهت نسبت که بر پایه توجیه تازه به بالایی این اسم بدین وجه است کنند که از راه
 الف مراد شود که از نمیی آب سرکش بل بکفت آید تراوت و انتقاد مبهم و اسلوب حرفی که
 مقصود بالتشکیل است نعت او مطلع اسقاط عینی گوهر سوم اسلوب انحصاری و آن عبارت
 از کوا و صاف احوال عبودی اراده آن بود چنانکه در اسم کجا و ه و کیمیا

گشت مید حاصل از ان ماه پر عتاب	نمیی زاب سرکش و نمیی نیافت آب
--------------------------------	-------------------------------

اولاً حاصل از ماه چهل و شش است که اسلوب حرفی است تراوت بنمینه آن است و است
 و این اسلوب انحصاری است و حروف آن است عبارت زاب سرکش و الف خواسته
 چندان است که سر لغوی و انتقاد مطلع است و تلمیح و تلمیح و تلمیح و تلمیح عبارت از
 حرف آخر است با انتقاد مبهم و تراوت بار و دیگر از آن مراد شده نیز الف پس گویا

لفظ سر سو بعد از مذکور شده ای از لفظ آب سر و سو و از الف دوم بمجا احتضار جدا بگوئی گرفته شدن
 بتکرار اسلوب حرفی و تسمیه اگر باید یکبار آب تیرا در ف و سو و در حصول ع او بی تکلف است و نیز نیافیت
 آب بای مسمی است شده با اسلوب حرفی و انتقاد بهم و اسقاط عینی تا بیانی نمی آید گفته و یکت نیم خورده
 با اسلوب حصالی چه آب با اسلوب حرفی است و عبارت سرکش بهر واحد از یک نیم تعلق گرفته است
 یا می تحتانی از یک فون نیم اسقاط یافت و نیز نیافیت آب یا خود است با انتقاد بهم و اسقاط عینی و اگر اسلوب
 حرفی و تسمیه هر چهار هم اسلوب انحصاری آن عبارت است از ذکر چیزی که حصرت در معین
 باشد و اراده آن عدد و چنانکه در اسم بود و ایوب و کوس گشت امید حاصل از آن ماه چنانچه
 نمی آید سرکش و نیز نیافیت آب و از راه نمی آید سرگشته و تسمی از راه یا و یا خود است که رقم یافته است
 باشد که اسلوب انحصاری اسلوب حصالی از آب سو خود است تیرا در ف چون سین مجاز سوله
 با انتقاد مطلع متعین شده بلفظ به تبدیل یا بدیه صورت بند و گفته گشتو نیز نیافیت آب مراد آن در
 که سوئی لفظ آب عبارت از دو است و او نیافیت مرین از آب بتدیه است گشتو نیز نیافیت غیر و ضمیر می
 عالم بود بطرف مبتدا مقدر است اسوی و و تواند که چنین بید که آب نیمه او سو نیافیت و شاید گفته
 عبارت چنین باشد که آب سو نیز نیافیت آب فاعل فعل منفی و نیز مضی و از سو متعلق بفعل تا بر
 حاصل گفته و الف خواسته تحلیل و تفصیل من آن آه نمی گفته و یا می تحتانی گرفته باشد که اسلوب انحصاری
 و انتقاد بهم عبارت از آب سرکش او گرفته تیرا در ف و انتقاد مطلع و اسقاط عینی و نیز نیافیت آب
 بای موحده خواسته تفصیل و انتقاد بهم و اسقاط عینی ثالثا از راه نمی گفته و کاف خواسته
 باشد که اسلوب انحصاری و انتقاد بهم و عبارت از آب سرکش و او گرفته است
 چنانکه در اسم ایوب گذشت و تسمی نیافیت آب سین حاصل نموده نموده با اسلوب انحصاری
 و انتقاد بهم و اسقاط عینی منواه تیرا در ف و هر دو عمل مذکور گویند اسلوب است

و در این مقام مصنف ساله زبان تمام با اعتراض مجرب آشنا که مثال این قسم از آن برآید
 نماید و در این مقام مصنف از آن کار سرشین است نه از سر آنگلی طبع او خبر میدهد و الا این جاوه
 نگذرد که این صفت صواب است و غلط از آنکه قافیه در بعضی از مقامات این ساله این سلوب
 خرابش نماید و حال آنکه هر چه مقدور است از آنکه بکار نمی رود پس میگویم که سلوب رقی
 عبارتست از تعرض بر قاصد هندی بقصد آنکه آن بر حروف چنانکه در رسم خوف
 و بیع گشت امید حاصل آنان راه بر عتاب و نمی آید سرکش و نیز یافت است
 اولاً عبارت حاصل از آن راه بیع شعب تحصیل کرده باشد آن سلوب انحصاری و تلخیص و
 تراویج و تحمیل و تنصیف و تالیف متراجمی بقول در تاب نمی آید باسی حروف حاصله را
 و او ساخته چینی آب کنایه است از باسی موحده و عبارتست از آن باسی مکتوبی که در نسبت
 به تحصیل تقادوی چون باسی شعب قلب شود صورت رقی آن که ۲ باشد مقلوبه بصورت
 هندسه شود خواهد گشت این تعرض هم نموده و سلوب قوی است که مقصود با تمثیل است و با حفظ
 کسر شین معجزه مشا الله شده با نقاد مطلع از وجه اعتبار ساقط گشت پس سقا
 و نمی نایست تا گفته و فای مکتوبی گرفته تجلیل و ترکیب انتقاد بهم و قلب و تسمیه
 از راه برای محله خسته تراویج و تلخیص و بیعی از آب باسی موحده به تنصیف و انتقاد بهم و گفته سرش
 و بی معنی و بعد از تجلیل نمی بدو جز و ترکیب تنصیفی یک خبر و آن در بیعی که از محل نایست
 مراد آن داشته که ای لفظ می نیاید و لفظی را که بعد از آن کور شده از خود پیدا این باسی تحت
 و الف باقی ماند که مجموعه آن یا باشد و از آن سمی مراد شد بعمل و تسمیه و قتاب شفته و تجلیل و
 ترکیب مراد آن داشته که حروف فارا بناب پس عین محله بدست آمد با سلوب حرفی و
 سلوب رقی و قلب و بیعی تبدیل و بیع سووم اعمال تجلیل و این مشتاکت است برت سلک

سلك اول تالیف صاحب کتاب مستطاب حلال مطرز اینج ایضا نام ترکیب نیز خوانده
 و آن عبارتست از جمع آنچه متفرقه که در مواضع متعدده از عبارت معاندراج یافته باشد
 و چون غرض اصلی این عمل آنست که حروف حاصله بصورتی همی صورت گیرد و وجه آنست که
 در جمیع اجزای متفرقه رعایت ترتیب اجزای مهم می آید و جمع این جزا گاه بالقصا خذنی
 باشد بجزئی دیگر یعنی آنکه یکی در آید جای دیگری شود و این را تالیف اتصال نامند و گاه بجزئی
 یکی در دیگری بود و این را تالیف مترجی خوانند لمعه گمان نمی که حصول اسمی چون
 عمل تالیف وجود نگردد و از آنکه تنها حصول ماده و وقوع حروف حاصله بتدریجی که مطلوب باشد
 درین باب نیز بسند گردد و چنانکه در رسم اساس کشت امید حاصل از آن ماه بر عتبات
 نیمه آب سرکش و نیمه یافت آب حاصل گفته و آلت بدست آورده و تحلیل و تفسیر
 عبارت از آن ماه نیمه سکتولی تحصیل کرده باشد و اسلوب انحصاری و انتقاد بهم
 و بقول او از آب سرکش گرفته به تفسیر و انتقاد مطلع و کشتویی گفته و س حاصل کرده و نیز
 تفسیر و تحلیل و تصحیف و انتقال و بهم لمعه و شاید که هیچ یکی از اعمال گفته تکلیف تالیف
 و قلب است اما باشد محتاج نیست چنانکه در رسم سوال کشت امید حاصل از آن
 ماه بر عتبات نیمه آب سرکش و نیمه یافت آب و نیمه ز آب سرکش گفته و حرف اول
 لفظ بار که با انتقاد بهم و تسمیه حاصل شده بدل کرده بلفظ سو که ترکیب و تحلیل و تصحیف
 بدست آمده و نیمه نی آفتاب گفته و لام خواسته تحلیل و ترکیب مترادف و تلخیص و تبدیل
 اسلوب همی لمعه چون ازین مورقارغ شدم اکنون باید که در بیان دو قسم تالیف شروع
 کنم و این سلك بر دو گونه برآید که هر اول تالیف اتصال هر چند طریق توسل برین
 عمل بسیارست اما چون این مختصر گنجایش آن خردینه موافق را باب نیست لاجرم بعضی

از ان اشارت می و در آن در ضمن شاه نظر من تا طوره این مقدار بود گشت چنانکه در رسم
 خان از سب حارس و لال کشت امید حاصل از ان ماه چتراب
 نیمه آب سرکش و نیمه نیافت آب اول امید حاکفه و لفظ تا خواسته تخصیص و تحلیل و
 ماه گفته و لام را آورده کرده باشد آن اسلوب انحصاری حروف حاصله اول اسبانی
 پیوسته بتالیف الصالی که بود ای که حاصل شعر بیان است تا انشا از ماه زمینی خواسته
 که مالز است تراوت و تالیف و همیشه گفته نیمه آب سرکش و نیمه و پس از ترکیب و تحلیل و تصحیف
 در او ان در شسته که از لفظ آب که تخصیص حاصل شده نیمه سر و نیمه سو و نیمه حروف حاصله
 که با اتحاد بهم یک نیمه الف و دیگر با همی موحده باشد و از سر و سو و پون در آمدن یکی در
 او از رویی و آخره است بتالیف الصالی تا انشا امید حاکفه و لفظ تا ان گفته
 تا نیمه سر تا ان حاصل از ان ماه نیمه آب گفته و با حروف می همای که تراوت و نیمه حروف حاصل
 شده همین علامه که تراوت و اسلوب حرفی و از تقاضا بهم است افتاده بهم سو پون که در
 مشعر به انست را لجا حاصل از ان ماه نیمه گفته و در خواسته تجلیل ثانی و نیمه اسلوب
 حرفی و با اسلوب حاصل آن که تضرع بنیمه عدد حروف سماکتولی باشد و باشد آن اسلوب
 انحصاری بتالیف الصالی در آب سرکش گفته و الف گرفته تراوت و از تقاضا و مطلق
 در تصادف و نیمه نیمه این اوقات که تحصیل کرده چنانکه در گذشته لمعه گاه باشد
 که در غیر او است شام او عاطفه و حرف از در غیاب تو سل جویند چنانکه در رسم
 تمام و ملائیس و مبارز و لامع کشت امید حاصل از ان ماه چتراب
 نیمه آب سرکش و نیمه نیافت آب اول اب عبارت از ان ماه نیمه سر را آورده کرده
 باشد آن اسلوب انحصاری و نقتاد بهم و بقول از آب سرکش الف گرفته تراوت

و انتقاد مطلع مع اسقاط عینی و نیمی یافت آب میم خواسته تراودن و انتقاد مبهم
و اسقاط عینی غمانی از الف که تجلیل حرف زبده است و به میم خواسته تکرار اسلوب
و از راه لام با شتر اک اسلوب انحصاری میسر و را به میم پیوسته بتالیف اتصال که گفته می شود و می
عجمه است و بنیابی آب سرکش الف بدست آورده بانقاد مبهم و سهمیه و انتقاد مطلع مع اسقاط
عینی و نیمی فی گفته و الف گرفته تجلیل و ترکیب ادون انتقاد مبهم و آف تا ب گفته
و نیمی حاصل کرده تراودن تلخیص و تسمیه ترکیب و قلب ملحه آف بالمعنی معرست که بعد
شمس نیکمانی به بان قاطع ثالث از راه نمی گفته و میم گرفته بقسمی از تراودن و
انتقاد مبهم و عبارت از آب سرکش می موده بانقاد مطلع و اسقاط عینی و نیمی
گفته و الف گرفته تجلیل و ترکیب تراودن از لفظ آف معنی شمس اوده کرده و ز خواسته
باشتر اک که در ضمن ادون باشد و بقول او تا ب قلب آن خواسته را بجا از راه
لام خواسته باشتر اک اسلوب انحصاری و نیمی آب سرکش الف گرفته بانقاد
مبهم و تسمیه و انتقاد مطلع مع اسقاط عینی و نیمی فی اف گفته و در معنی معانی نمی
اف را ترکیب توصیفی قرار داده امی نمی که فی دران اف است که عبارت است از
حرف ع پس عم شد بنقص و تجلیل لسانی و تخصیص انتقاد می لفظی مشعر بر است
و شتر اک در ضمن تراودن و تسمیه تبدیل و تا ب گفته و قلب عم خواسته ملحه گاه باشد
که اتصال حرفی بحر فی بلفظ کشیدن نیز صورت بند و چه کشیدن ترجمه جلیب است
چنانکه در اسم میم است کشت امید حاصل از ان ماه و پر عتاب و نیمی از آب سرکش
و نیمی یافت آب و بکنی ز آب سرکش انیم خواسته بنقص و انتقاد مطلع و تا
اتصال چه هر گاه لفظ نیم جالب است و الف بقرینه امی اول او در اید و نیمی گفته

و لفظی بجز تحلیل و ماده حاصله به تفصیل انتقاد می شمارا پیشه بلفظ می تبدیل یافته و عبارت
 اوقات تحلیل و ترکیب و تشبیه انتقادی که فی بفتح مشعر بر است با شتر اک و تشبیه تبدیل مراد آن
 که الف درین ماده بدل بعین است گوهر و هم تالیف متزاجی لمعه و دخول حرفی یا
 بیشتر گاه در حاق وسط نباشد درین وقت وضع آن هر جا که قرینه ای مقتضای آن تواند بود
 چنانکه در اسم لامع سگشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب بهیچ آب سرکش و نمی
 نیافت آب و عبارت ماه بهر مع لامع خواسته با شتر اک اسلوب انحصاری و تشبیه
 و تشبیه و تحلیل و تالیف متزاجی عبارت تاب نمی لفظ عم بانقاد مبهوم شمارا الی شته مقلوب
 لمعه و گاه دخول آن حاق وسط بود و در صورت ظرف باید که زوج باشد چنانکه در
 اسم اعتبار سگشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب بهیچ آب سرکش و نمی نیافت
 آب و پر عت آب گفته و محتب ساخته به تفصیل و تحلیل و تالیف متزاجی و نمی آب سرکش
 نمی گفته و مراد آن داشته که نمی از آب ای با می موحده بدل بلفظ سرست حالیکه
 نمی از آن سینه باشد و بعضی در آخر است لیس شد و عبارت فی اوقات بعد از
 تحلیل و ترکیب اول در جزو محل و لون ثانیا در جزو دوم و اب بتزاد و تلخیص انتقاد
 حرف سینه در ماده حاصله هفت سهام اشارت ساخته سقوط آن از وجه اعتبار را کرده
 سگت هم اسقاط و آن عبارت از نقصان کردن حرفی یا بیشتر که بودن آن
 محل مقصود باشد از الفاظ حاصله ماده اسم مقصود تواند بود و این تحلیلین گویند
 درین مقام از ملاحظه چیز ناگزیر است یکی منقوص خواهه که است باشد خواهه بیشتر
 دوم منقوص است که منقوص غیر آن اشمال داشته باشد سوم حاصل کم بعد از نقصان
 منقوص باقی ماند چنانکه در اسم کمان سگشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب

نیمی آب سرکش و نیمی نایفیت آب به نیمی ماه کافن خواسته باشد که اسلوب انحصار
و انتقاد و بهم تعبیرت از آب سرکش الف گرفته تبادون انتقاد و مطلق اسقاط یعنی از این مهم
خواسته تکرار اسلوب حرفی و گفته نیمی نایفیت آب مراد آن داشته که آب نیمی خود را که
بای موحده باشد لئون کتوبی یافت پس لفظ آن به رسید به تفصیل و انتقاد و بهم
و تبدیل در خصوص لفظ منقوص مننه و بهم منقوص الف حاصل باشد لعمرون این
دستی اکنون گویم که منقوص الگای در ضمن منقوص متعین کرده از درجه نخست بار
ساقط نمایند و این اسقاط عینی گویند و گاهی غیر منقوص متعین یا خند از منقوص
ساقط کنند و این اسقاط مثالی مانند ما مثله این هر دو را جدا گانه آوریم و این
سلکت بدو گوهر تصیح و بهم گوهر اول اسقاط عین چنانکه در اسم الماس
و قیاس و اعراض و اسراف است کشت امید حاصل از این ماه
پر عتاب به نیمی آب سرکش و نیمی نایفیت آب به اول حاصل از این ماه گفته و حال
خواسته تفصیل و تحلیل و اشتراک اسلوب انحصاری و تالیف الصالی که حاصل مشعر بر است
و نیمی آب گفته و بهم گرفته تبادون انتقاد و بهم و بقول او سرکش عامی کتوبی
که مشار الیه انتقاد می گشته از حروف حاصل انداخته باسقاط عینی که مقصود
با تمثیل است عبارت نیمی فی افتاب که بتعبیر او نیکو شده الف و سین گفته
بتحلیل و ترکیب تبادون و الا نظر لفظ فی و ثانیاً نظر بافتاب با انتقاد و بهم و تحلیل
ثانیاً از راه نیمی آب سر گفته و خواسته تبادون و تلمیح و اسلوب حرفی و اول
تفصیل و انتقاد مطامع و تبدیل و کثرت نایفیت آب گفته و ترکیب و تحلیل و انتقاد
طرفی و اسلوب حرفی انتقاد و بهم و انتقاد عینی مراد آن داشته که آب نیمی خود

یعنی با همی روح نهم یافت هرگاه آب از آخر خود که مراد از آن لفظ دوست او نیافت
 و در آن دست آورده آن باقی ماندن الف است قابلیت آب فعل منفی او فصلی است
 و بحث عمل ترکیب میان استخراج اسم آتک لانه دوم گفته ایم مثالش عبارت ماه پر
 تا اول لفظ با حاصل کرده بعد تراوت و تلمیح و تسمیه و تحلیل ثنائی و تفسیر و تالیف
 استخراج پس بلفظ آتک برگزیده بقلب کردن آن و معنی معانی ماه پر تا آب این باشد که
 روی لغوی آن که بر از حرف عین باشد بقلب کن پس آتک می آید آب سرکش گفته و الف
 گرفته بانقا و مبهم و تسمیه و انتقاد و اسقاط یعنی اگر سرکش است معنی نافرمان گیرند اعمال آن
 تفسیر و انتقاد مبهم و اسقاطی خواهد بود و به همی نیافت تا آب فا گرفته تحلیل و ترکیب
 و انتقاد مبهم و تسمیه را بجا به همی آب الف گرفته به تفسیر یا تراوت و انتقاد مبهم
 و سرکش گرفته و مراد آن است که لفظ سرسوی الف نادر است پس سرشده تفسیر و
 ترکیب تحلیل و تفسیر و تالیف الصالی گفته می فی افتاب لفظان حاصل کرده
 تحلیل و ترکیب تفسیر نظر با افتاب ترکیبی از اعمال سهیلی است نظر بلفظان
 و انتقاد مبهم و اسقاط یعنی گوهر دوم اسقاط مثل چنانکه در اسم عکس و شبر
 و شریعت است گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب و به همی آب سرکش و به همی
 یافت آب و اول عبارت پر عتاب است حاصل کرده چنانکه در اسم اعتبار
 و تالیف انتزاعی مبهم گشت و به همی آب سرکش از لفظ آب که تفسیر انتقاد می
 و در دو جمله مشارالیه الف اسقاط یافت که بانقا و مبهم اشارت بدان گفته
 و سرکش معنی نافرمان شبر بر اسقاط مثل است و به همی یافت آب گفته و با همی بکتوب
 دست آورده با سلوب حرفی و تفتاد مبهم و اسقاط عینی شایان از ماه

خواستند باشند آن اسلوب نحصار می تلیم و تراوت و نهیمی آب بر لفظ سر حاصل کرده
 تفضیل انتقاد و بهم و تبدیل و گفته کشویی و ترکیب و تحلیل و تصحیف مراد آن داشته
 که بای می بوده که سو عبارت از آن است نیم است پس الف بدست آمد با انتقاد طریقی
 و اسلوب حرفی و اسلوب حصائی و گفته می آفتاب و حرف سین را که تحلیل و ترکیب
 و تراوت و تلیم انتقادی آفتاب عبارت از آن است از وجه اعتبار آنجهت با سقاط
 مثل در نصیحت لفظ را بدست آمد و می او شد پشمیه ثالثا از آن نهیمی آب سر کش گفته
 و از ماه شهر خواسته باشند آن از آب سه با اسلوب حرفی و نیمه آن های مکتوبی
 و سر کش معنی فرمان مراد آنست که های مکتوبی از شهر اسقاط یا بدویمی می گفته و
 یای تحمائی گرفته تحلیل ترکیب تفضیل و انتقاد بهم و عبارت از آفتاب فاک
 مکتوبی تحصیل نموده به اسب قلب و شمیمه سلک سو هم قلب و این در اصطلاح
 ارباب این صناعت عبارتست از تغییر ترتیب حروف یا کلمات حاصله
 و این تغییر اگر مجموع حروف علی الترتیب واقع شود آن قلب کل خوانند و الا قلب
 بعض گویند و اگر در دو کلیه باشد صورت گیرد آنرا قلب کل نامند پس این کل هم
 به قسم و این سلک گوهر آرایش یافته گوهر اول قلب کل چنانکه در اسم
 یامین و نحو و و منافع و کشت امید حاصل از آن ماه چنانست
 نهیمی از آب سر کش و نهیمی نیافت آب و اول از آن ماه نهیمی گفته و یامی تحت
 مراد داشته نخواهد نهیمی از سی باشد خواه از یک باشد آن و اسلوب نحصار می انتقاد
 بهم و از آب سر کش گفته و مراد آن داشته که سه لفظ ما که آب عبارت از آن است
 سو می او کشویی ترکیب و تحلیل و تصحیف حاصل شده و اصطلاح تالیف نهیمی گفته و دیگر

نیات تا ب لفظین بہت آورده ب تحلیل و ترکیب و انتقاد بہم و قلب کل تا نیا ماہ پر
گفتہ و بیج گرفتہ تبراوت و بیج انتقاد ہی و بیج تبدیل و تا ب نمی آب گفتہ و لفظ و در کہ بانقا
بہم و اسلوب حرفی بہت آمدہ و مقلوب کردہ و ب عبارت سرکش با ہی فارسی کہ سر عبارت
از بہت زیادہ حاصلہ سا قطر کردہ ثالثا حاصل گفتہ و ہم گرفتہ ب تحلیل و تکرار اسلوب
و از ان ماہ نمی آب سر گفتہ و یا بہت آورده باشد کہ اسلوب بخصاری و انتقاد بہم و ترا
و انتقاد مطلع و تبدیل و حوت گرفتہ بلیغ و وزن مسہلی اداہ نمودہ باشد کہ استہیہ و گفتہ کشتو
نمی فی و اگر کشتو خواستہ کما و از فی کہ ترکیب ب وزن نفی با جزوی از محل حاصل شدہ
لا خواستہ تبراوت و مراد ازین عبارت است کہ الف در آخر حروف حاصلہ باشد
بانقاد بہم و تالیف الصالی کہ سو عبارت از بہت عبارت ان تا ب فارسی کشتو بلیغ
ترکیب و قلب کل و ستہ گوہر و ہم قلب بعض چنانکہ در ہم تحب و کشت استہ
حاصل از ان ماہ ب کتاب و نمی از آب سرکش و نمی نیافت آب و عبارت ماہ پر عا
حاصل نمودہ تبراوت و بلیغ و ستہ و بلیغ و تالیف متزاجی کہ لفظ پر اشارت آن
و بلفظ تا ب قلب بعض آن خواستہ پس ابع شد و نمی آب گفتہ و با ہی موحدہ گرفتہ
بخصیص و انتقاد بہم و ب عبارت سرکش الف کہ اشارت الیہ انتقاد ہی است از حروف حاصلہ
انداختہ گوہر و ہم قلب کل چنانکہ در ہم عرب کشت استہ حاصل از ان ماہ ب کتاب
نمی آب سرکش و نمی نیافت آب و بیع تا ب گفتہ و ہم خواستہ بخصیص و تحلیل
و قلب کل کہ مقصود بتمثیل است چہ ہم کلمہ الیست علمیدہ و علمیدہ و بان فارسی
آن کہ بانقا بہم و بخصیص انتقاد ہی نمی آب شیر بان است از ماودہ حاصلہ سا و تا شدہ
با سقاط مثل کہ سرکش بمعنی نافرمان بمعنی است از ان و نمی نیافت آب گفتہ و با ہی

تخصیص کرده بانقدا و بهم استقاط عینی لمعه برامی شارت بسومی بامی فارسی توسل
 بیامی عزلی بستن از بهر آنست که در میان این هر دو اتحادی است ذاتی و تفرقه نیست
 صفاتی و لهذا هر دو در یک نام است ازین جهت است که سر کرده اصحاب این صنعت
 حضرت عرفان و ست گاه زبده و هملان گاه جناب بیامی مولوی عبدالرحمن جامی
 رساله منشور که بین اجماع متعارف و مشهور است در مثال اسم معین بجهت استقاط لفظ
 چشم که بجهت فارسیست از ماده چشم عین لفظ چشمنیف اختیار کرده که جشن بجهت تاز
 بیامی تنگ و حرف رابطه است به تحلیل و ترکیب افاده مطلوب کرده لمعه در بعضی از
 صور احتمال قلب تالیف الصالی هر دو باشد چنانکه در اسم سیا و قباب و آباد
 و کوس کشت امید حاصل از آن راه پر عتاب و نیمه آب سرکش و نیمه نایبیت
 آب و اول از راه نمی گفته و س مسمی او کرده باشد که اسلوب انحصار است
 و انقدا و بهم و آب سرکش گفته و با خواسته تفضیل و ترکیب تحلیل و تخیل و تزیین
 مطلع تالیف الصالی که سوفا فاده آن میکند یا بانقدا و طرفی و تالیف الصالی که
 مفید آن خواهد بود و چون حرف اول کلمه و حرفی در آخر و آخر آن در اول
 و آمده بعینه صورت قلب کمال و در این احتمال آن خالی نبود شاید از راه نمی گفته
 و قوافل مسمی است تیراه و تلج و سلوب حرفی و سلوب اصالی و عبارات آب
 سرش و با خواسته چنانکه گشت و نه نمی نیافت آب بامی مسمی تفضیل و تزیین و
 بهم استقاط عینی شایسته از راه یک خواسته باشد که اسلوب انحصار
 و الف گرفته با سلوب بامی نمی آب گفته و با خواسته چنانکه آب حرف است
 بانقدا و بهم چون در اول در آید عملی که مقصود با تمثیل است پرده کشاید و کشو

نمی یافت آب گفته و لفظ او حاصل کرده چنانکه در عمل اسقاط در اسم قباد
 گذشت را بجا از آن ماه نمی گفته و کاف گرفته با شترک و اسلوب بخصاری
 انتقاد مبرم و از آب سرکشو گفته و از آب سرکشو اسسته بتراوت و بین آن که
 مشارالیه انتقاد می ست در آخر خواسته که لفظ کشو ترکیب و تحلیل و تصحیف افاده
 آن کرده و ملحه قلب در بعضی از موارد رقم هندی نیز واقع شود و این در رقم
 و و و شش و هفت و هشت باشد چه هرگاه هندی سه دو و هفت است
 بگردانند بعینه بصورت شش و هشت برآید و کذا بالعکس فرج اینهاست
 قلب عشرات و مات اینها چنانکه در اسم رفیع و شخصیت کشت میاید
 حاصل از آن ماه پر عتاب و نهی از آب سرکش و نهی نیسافت آب اول
 حاصل از آن ماه برگرفته و رامی جمله گرفته بتراوت و تلمیح هفتاد و پنج عتاب
 گفته و فاکتسیل نموده تحلیل و اسلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب و قسری تبدیل
 که در محل خودش مذکور شد و بهیچ آب سرکش ای تحماتی خواسته بانقاد مبرم
 و قسریه انتقاد مطامع اسقاط عینی و نهی بی آفتاب گفته و همی خواسته تحلیل
 ترکیب و تراوت و تلمیح و تبدیل و از آن عین بکوتبی اراده کرده با اسلوب حسی
 شامتی ماه بیع تاب گفته و رقم رای جمله و عین بکوتبی در آنکه بقدر او مذکور شد
 نقاب ساخته پس اول ششصد و دوم هشتاد و از آن خانی حمیه و فاهم
 رسیدن آب نموده و یامی تحماتی گرفته بانقاد مبرم و تکرار اسلوب حرفی و سرکش
 گفته و باقی فارسی کرده و جمله که بانقاد مطلع مشارالیه از درجه اعتبار
 نهیست با اسقاط عینی و نامشده که قول نهی از آب سرکش تمام و اسسته تحلیل یا

تحتالی شو و چنانکه در هم رفیع مبدین شد و بگوید نمی یافت آب با می قارا سقاط یا با سقاط

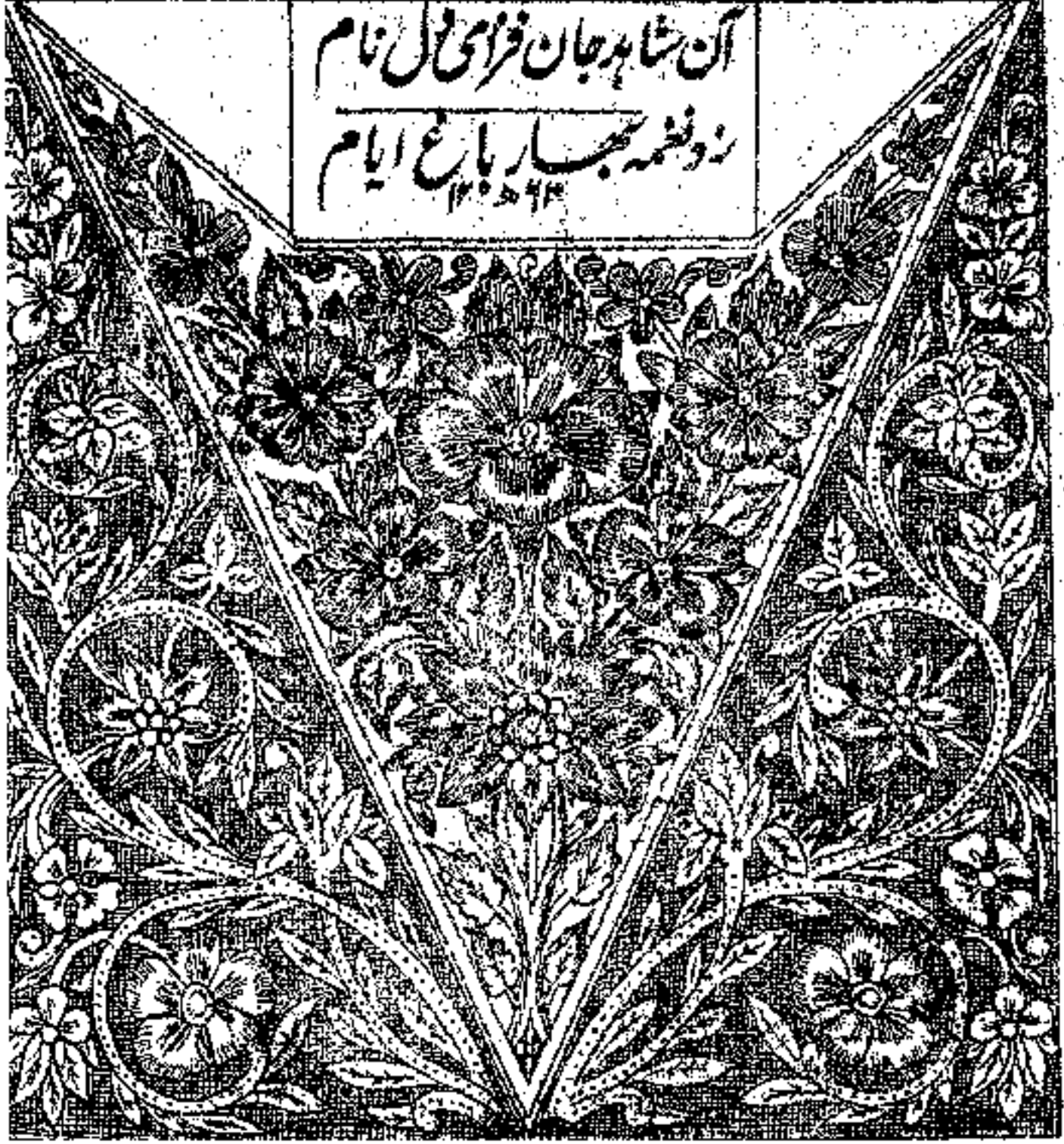
ختم

تیزوان را سپاس کن این ساله با انجام رسیده و ترود طبیعت سر با طمینان
 کشید شوق که عمری جز دو اسپه و دیها کاری نداشت نقشش قدیم را نیز ولی رحمت
 تصور کرد و خود که بدتی از جولان ببصره نفسهای سوخت سر از کرسیان
 آسایش آورد بر انصاف و دوستان حسد دشمن مخفی نیست که هر چند مربع فستقینی
 این همه شاهدان طنناز در نشیمن تنگ یک بیت خالی از تکلفی نخواهد بود اما اگر
 دیده و در بجز ام آید و چشم تا شا بر کشاید و ارسد که تا ممکن بوده پا از دایره احتیاط برود
 نگشیده هم و بقدر وسع پیرامون آن محذور نگردد دیده باری اگر در هنگامی تقاضای
 وقت اتفاق افتاد مجبور هم و در محسبه انصاف معذور مشنوس

<p>بشایم وزین طریقه آگاه ماند بصبا و گل گلشن بودیم بصبر پاکشیده وست و قلم زدند صد گام من مانده و فکر هم جهان سیر اندیشه رویده قاف تا قاف دل با خرد و انجمن ساز چون خامه بناده سر سبز انوار</p>	<p>مستانه زفته هم درین راه پو ند خرد بمن درین فن کب چند من دل در دیده کب چند بجر صده گاه ایام در حجب که بود خالی از غیر در گوشه که بود چون طم صاف من با دل خود و ستانه پرواز چون صفحه شکست رنگت رو</p>
---	---

<p> کلدسته صد بهار بستم صد غزل بر آسمان سازم صد شیخ ز عرش واکشیدم با شاه در اول پیام کردم وز جلوه بطلالبان خبر کن وز پیش سخن حجاب بردار برگویی نسی سال اخذتاش </p>	<p> بروست سخن نگار بستم سخن که درین زمین نشاندم دای که درین میان جیدم چون طرح چنین تمام کردم که بنظر قدس سر بردار کن از پیره خود و نقاب بردار این نامه که کرده ام تماش </p>
--	---

آن شاه جهان فرمای نام
 زونمده بهار باغ ایام
 ۱۶۰۵۹۳



رساله ناوره

بسم الله الرحمن الرحيم

الهی سر نامها نام لست
بمه اصل بزنان سپید اتوی
ز اعمال نیک آنچه آید ز کس
بنام تو این نسخه پرده ختم
توئی وز روشب و افتخار من
خدا بحق بنی و وولے

فیعمد و در عالم ز نفس است
کشاینده هر محمداوتی که
ببر و در سدا ذکر نام تو پس
ز یک بیت چندین عمل ساخته
پسندیده خود کن اعمال من
ز رحمت به بخشای که کس

بعد از ادای شش نموده میشود که مطلع بصنعت قلمی گفته شده بود و متضمن قوم عدل
مشهوره مشتمل بر اسامی چون از ذات شریف و عصب لطیف آن شاه بیت
قصیده شهراری می آن مطلع و بیاجه کارگاری که مجمع آثار عدل جامع طو
فضل است نام نجسته فرجامش خورشید و از مطلع این معاطلوع می نماید
عبدالله خان در عدالت بی نظیرش اهل دل نه استه اندول نسیم تاجداران
عاقبت یکس به اند قبول شریفیته بود و مید که اثر قبول بل بد و منه الاجابه و توفیق
تعریف حاکم کلامی نامش معما بود و همیشه لالت با یا بود و تقسیم اعمال بدانکه اعمال

عبدالله خان در عدالت بی نظیرش اهل دل نه استه اندول نسیم تاجداران عاقبت یکس به اند قبول شریفیته بود و مید که اثر قبول بل بد و منه الاجابه و توفیق تعریف حاکم کلامی نامش معما بود و همیشه لالت با یا بود و تقسیم اعمال بدانکه اعمال

بوسیله تخصیص که مقصود بالتمثیل است و انتقاد و تشبیه استقاط و از عبارت نمی نیافت آب
لفظ همی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب تراوت و تلویح تبدیل
و تمامی این اسم بره عمل است تخصیص تراوت و تلویح تشبیه انتقاد و استقاط ترکیب تحلیل
تبدیل تالیف نامانیا نمی از عبارت از آب سرکش الف همی خواسته شده چنانکه
در اسم اول از عبارت نیافت آب لفظان خواسته شده بوسیله تخصیص که
مقصود بالتمثیل است و تحلیل و تراوت و تالیف و تمامی این اسم بهفت عمل
است تخصیص انتقاد و تشبیه استقاط و تحلیل و تراوت و تالیف تشبیه و قسم
قسم اول عبارت از ذکر کرون اسم حرفی و اراده همای آن چنانکه در اسم
حسام کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب نمی آب سرکش و بی
نیافت آب پوشیده مانند که از عبارت کشت امید حامی همی خواسته شده
بوسیله تخصیص و تحلیل و قسم اول تشبیه که مقصود بالتمثیل است از عبارت عمل
از آن ماهی سینه همی خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و انتقاد و تالیف
و اتصالی که مؤدای کلید است پیوسته شده سینه کامی حاصله و از عبارت
از آب سرکش الف همی خواسته شده بوسیله تراوت و انتقاد و استقاط و از عبارت
نمی نیافت آب همی خواسته شده بهین سه عمل و تمامی این اسم بهشت
عمل است تخصیص تحلیل و تشبیه و حساب انتقاد و تالیف و تراوت و استقاط
قسم دوم اشاره است به همی اراده اسم او چنانکه در اسم اسلام و سلام
کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب و بی از آب سرکش و بی نیافت آب
پوشیده مانند که از عبارت حاصل از آن ماه الف همی خواسته شده بوسیله

در این کتاب
تخصیص
تحلیل
ترکیب
انتقاد
تالیف
تبدیل
قسم
اسم
حرفی
اراده
همای
آن
چنانکه
در
اسم
حسام
کشت
امید
حاصل
از
آن
ماه
پر
عتاب
نمی
آب
سرکش
و
بی
نیافت
آب
پوشیده
مانند
که
از
عبارت
کشت
امید
حامی
همی
خواسته
شده
بوسیله
تخصیص
و
تحلیل
و
قسم
اول
تشبیه
که
مقصود
بالتمثیل
است
از
عبارت
عمل
از
آن
ماهی
سینه
همی
خواسته
شده
بوسیله
اسلوب
انحصاری
و
انتقاد
و
تالیف
و
اتصالی
که
مؤدای
کلید
است
پیوسته
شده
سینه
کامی
حاصله
و
از
عبارت
از
آب
سرکش
الف
همی
خواسته
شده
بوسیله
تراوت
و
انتقاد
و
استقاط
و
از
عبارت
نمی
نیافت
آب
همی
خواسته
شده
بهین
سه
عمل
و
تمامی
این
اسم
بهشت
عمل
است
تخصیص
تحلیل
و
تشبیه
و
حساب
انتقاد
و
تالیف
و
تراوت
و
استقاط
قسم
دوم
اشاره
است
به
همی
اراده
اسم
او
چنانکه
در
اسم
اسلام
و
سلام
کشت
امید
حاصل
از
آن
ماه
پر
عتاب
و
بی
از
آب
سرکش
و
بی
نیافت
آب
پوشیده
مانند
که
از
عبارت
حاصل
از
آن
ماه
الف
همی
خواسته
شده
بوسیله

تلمیح تبدیل تالیف ثالثا از عبارات حاصل از آن ماه عین سببی خواسته شده بوسیله
 اسلوب انحصاری اسلوب حرفی و از عبارات نمی ز آب سرکش ای میسجی است شده
 بوسیله تفضیص و انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارات نمی نیافت آب سی خواسته شده
 چنانکه ذکر شود و تمامی این هم نبرده عمل است حساب انتقاد و اسقاط تفضیص
 تحلیل ترکیب تراوف تلمیح تبدیل تالیف تراوف عبارات است از ذکر لفظ
 و اراده لفظی دیگر بوسیله مفهومی که هر یک این دو لفظ برای او موضوع باشد
 چنانکه در هم آمیخته و یک کشت امید حاصل از آن ماه پرعناث نمی ز آب
 سرکش نمی نیافت آب که پوشیده نماند که از عبارات از آن ماه نمی لفظ ام
 خواسته شده بوسیله تفضیص و اسلوب انحصاری و انتقاد و تسمیه و تراوف
 که مقصود بالتمثیل است و از عبارات از آب سرکش الف میسجی است شده
 بوسیله تراوف و انتقاد و اسقاط و از عبارات نمی نیافت آب میسجی
 خواسته شده بهین عمل تمامی این اسم بهفت عمل است تفضیص حساب
 و انتقاد و تسمیه و تراوف و اسقاط و تالیف و ثالثا از عبارات نمی ز آب سرکش
 لفظی خواسته شده بوسیله تفضیص اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط
 و از عبارات نمی نیافت آب میسجی خواسته شده بوسیله تراوف که مقصود
 بالتمثیل است و انتقاد و هفت اسقاط و تمامی این اسم شش عمل است
 حساب انتقاد و تراوف اسقاط تالیف اشتراک عبارات است از ذکر لفظی که با
 و و نمی یازیده موضوع باشد و اراده غیر آن معنی که بحسب معنی شعری مراد
 بوده باشد چنانکه در هم آمیخته کشت امید حاصل از آن ماه پرعناث

نماه می نویسد
 این در حدیث
 یا در آن ماه آب
 است و چون
 سرکش است
 و این لفظ
 اسلوب حرف
 است و از آن
 میسجی است
 و این لفظ
 اسلوب حرف
 است و از آن
 میسجی است
 و این لفظ
 اسلوب حرف
 است و از آن
 میسجی است

نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب پوشیده نماید که از عبارت حاصل از ان زبان به
 رایسی خمی استه بوسیله تراون و تلیم و از عبارت نیمی آب سرکش الف مسمی استه
 شده بوسیله تخصیص و انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ
 می خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراون و اشتراک
 مقصود با تمثیل است و هفت او و تبدیل تمامی این اسم بیازده عمل است
 تخصیص تراون تلیم انتقاد و تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل تالیف
 کنایه برود و قسم است قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بوسیله
 مضمومی که موضوع لفظ امر او باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع نکرده باشد
 و قسم دوم فکر لفظی است و اراده لفظی دیگر بی وسیله معنی نه اینکه در حالت
 اول بر ثانی بطریق تسمیه تلیم باشد اما قسم اول چنانکه در اسم سید است
 و سید کشت امید حاصل از ان راه پر عتاب و نیمی آب سرکش
 نیمی نیافت آب پوشیده نماید که از عبارت حاصل از ان راه سی خواسته
 شده بوسیله اسلوب انحصاری و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ است
 خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت
 آب اسقاط لام کرده شده از لفظ الف بوسیله انتقاد و کنایه که مقصود
 با تمثیل است تمامی این اسم هفت عمل است تخصیص حساب انتقاد
 تسمیه کنایه اسقاط تالیف ثانیاً از عبارت ماده لفظی خواسته شده
 همان طریق و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ دو خواسته شده بوسیله
 تخصیص و انتقاد و هفت اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب

و از عبارت نیمی نیافت
 بوسیله تخصیص و انتقاد
 و تسمیه اسقاط و از عبارت
 نیمی نیافت آب لفظ
 می خواسته شده بوسیله
 تخصیص و تحلیل و ترکیب
 و تراون و اشتراک مقصود
 با تمثیل است و هفت او و
 تبدیل تمامی این اسم بیازده
 عمل است تخصیص تراون
 تلیم انتقاد و تسمیه اسقاط
 تحلیل ترکیب اشتراک
 تبدیل تالیف کنایه برود
 و قسم است قسم اول ایراد
 لفظی است و اراده لفظی
 دیگر بوسیله مضمومی که
 موضوع لفظ امر او باشد
 و لفظ مذکور را برای آن
 وضع نکرده باشد و قسم
 دوم فکر لفظی است و اراده
 لفظی دیگر بی وسیله معنی
 نه اینکه در حالت اول بر
 ثانی بطریق تسمیه تلیم
 باشد اما قسم اول چنانکه
 در اسم سید است و سید
 کشت امید حاصل از ان
 راه پر عتاب و نیمی آب
 سرکش نیمی نیافت آب
 پوشیده نماید که از
 عبارت حاصل از ان راه
 سی خواسته شده بوسیله
 اسلوب انحصاری و از
 عبارت نیمی از آب سرکش
 لفظ است خواسته شده
 بوسیله تخصیص و انتقاد
 و تسمیه اسقاط و از
 عبارت نیمی نیافت آب
 اسقاط لام کرده شده
 از لفظ الف بوسیله
 انتقاد و کنایه که
 مقصود با تمثیل است
 تمامی این اسم هفت
 عمل است تخصیص حساب
 انتقاد تسمیه کنایه
 اسقاط تالیف ثانیاً از
 عبارت ماده لفظی
 خواسته شده همان
 طریق و از عبارت
 نیمی از آب سرکش
 لفظ دو خواسته
 شده بوسیله
 تخصیص و انتقاد
 و هفت اسلوب
 حرفی و از عبارت
 نیمی نیافت آب

در این کلمات که در این کتاب آمده است به روشی نیافت است و این را می توانست و این را می توانست و این را می توانست

عبارت از آب سرکش الف مسمی استه شده بوسیله تراوت و انتقاد اسقاط و از
 عبارت نیمی نایف آب مسمی استه شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط
 تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تلج تراوت انتقاد اسقاط و
 اسلوب رتمی و آن عبارتست از اشاره کردن بعضی از ارقام هندسی بوجهی
 که درین انتقال نماید بعد و گو که آن رقم برای آن عدد معتین یافته است و این
 قسم بیرون نیاید ازین رساله اعمال تکمیلی است تالیف اسقاط و قلب
 تالیف عبارتست از جمع کردن اجزای متفرقه و این بر دو قسم است قسم اول
 الصغالی و آن عبارتست از بهم پیوستن اجزای نظریه و منظر و فیکت
 چنانکه در اسم کاش کشت امید انم پوشیده نماید که از عبارت نیمی از آب
 الف مسمی استه شده بوسیله تخصیص انتقاد و از عبارت سرکش نیمی نایف
 تقدیم کاف خود استه بر الف حاصله بوسیله تخصیص و تحلیل و تالیف الصغالی
 که مقصود بالتعمیل است و اسقاط و او کرده شده از لفظ شو که تبرکیتین
 کش بواجو عطف حاصل شده بوسیله انتقاد و تمامی این اسم پنج عمل است
 تخصیص انتقاد تحلیل تالیف اسقاط قسم دوم اشراحی و آن عبارتست از اجتماع
 اجزای دخول بعضی در بعضی چنانکه در اسم شغید کشت امید انم پوشیده نماید
 که از عبارت ماه پرغ لفظ سعی خود استه شده بوسیله تخصیص و اسلوب انحصاری
 و تحلیل و تالیف اشراحی که مقصود بالتعمیل است و از عبارت تاب نیمی از آب
 سرکش ال مسمی استه شده بوسیله تخصیص انتقاد و اسلوب حرفی و قلب اسقاط
 و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تحلیل تالیف انتقاد قلب اسقاط

عبارت از آب سرکش الف مسمی استه شده بوسیله تراوت و انتقاد اسقاط و از عبارت نیمی نایف آب مسمی استه شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تلج تراوت انتقاد اسقاط و اسلوب رتمی و آن عبارتست از اشاره کردن بعضی از ارقام هندسی بوجهی که درین انتقال نماید بعد و گو که آن رقم برای آن عدد معتین یافته است و این قسم بیرون نیاید ازین رساله اعمال تکمیلی است تالیف اسقاط و قلب تالیف عبارتست از جمع کردن اجزای متفرقه و این بر دو قسم است قسم اول الصغالی و آن عبارتست از بهم پیوستن اجزای نظریه و منظر و فیکت چنانکه در اسم کاش کشت امید انم پوشیده نماید که از عبارت نیمی از آب الف مسمی استه شده بوسیله تخصیص انتقاد و از عبارت سرکش نیمی نایف تقدیم کاف خود استه بر الف حاصله بوسیله تخصیص و تحلیل و تالیف الصغالی که مقصود بالتعمیل است و اسقاط و او کرده شده از لفظ شو که تبرکیتین کش بواجو عطف حاصل شده بوسیله انتقاد و تمامی این اسم پنج عمل است تخصیص انتقاد تحلیل تالیف اسقاط قسم دوم اشراحی و آن عبارتست از اجتماع اجزای دخول بعضی در بعضی چنانکه در اسم شغید کشت امید انم پوشیده نماید که از عبارت ماه پرغ لفظ سعی خود استه شده بوسیله تخصیص و اسلوب انحصاری و تحلیل و تالیف اشراحی که مقصود بالتعمیل است و از عبارت تاب نیمی از آب سرکش ال مسمی استه شده بوسیله تخصیص انتقاد و اسلوب حرفی و قلب اسقاط و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تحلیل تالیف انتقاد قلب اسقاط

با تمثیل است با مال اللفظ فاخصیل اسم ثانی کرده شده و تمامی هر یک این دو اسم
بشت عمل است تخمین انتقا و حساب و نقاط و تحلیس و ترکیب و قلب و الین

قطعه تاریخ تصنیف رساله اطلاق کوهی

از نوی غرابت آمدش تا در دنام
ز انست که شده بنوعی عوام

این نسخه که ساخته ز یک بیت تمام
بنوشت ز باره ششرت تا بخش

قصید مولانا صهبائی در مدح میرزا فتح الملک بهار و ولعهد شاه دلی

جسم پاکت نور بخش چشم جان آفتاب
منظرت کی می توان گفت آسمان آفتاب
چون کبوتر هست چه تشیان آفتاب
ذره خاک درت است شان آفتاب
فحنت چون می باطل شد گمان آفتاب
کنج یا قوت و گهر باشد بهمان آفتاب
جز مسیحا کس نباشد رازوان آفتاب
ذره غیر از آفتاب هر کس نشان آفتاب
کس نگرود پیش ویت مدح این آفتاب
ذره از خاک صرت یابد بخوان آفتاب
آسمان هر دم کشد سویت نشان آفتاب
و این عظمت بعالم شد ضمان آفتاب

ای ضمیرت پر تو فلک بر مکان آفتاب
صبح کز الوان رخ تابنده بنالی کلق
در دیار جاه تو کز چشم دهر این بود
بسکه هر دم از فرخ روی تو یاب ضیا
آفتاب اندر بلندی خویشتن ای ستود
از کیف دست سخامی عالم آرایت مردم
جز لبست آن کسیت کز راز دولت آگود
عالم از لطف تو سویت جزیره آرمی نیام
عالمی از بر تو روی تو کنج لوزیافت
بسکه بخش انست نور از رخ خود دید
کور راز انسان که سوی او قائم می شوند
سایه عرش از باد افقی ناید نرند

مایه او کی مصون می ماندان دست کسوف
 از زرش یک ذره ناید و خوردن غل فرس
 من کیم تا نقش رحمت او انم رسم کرد
 پر تو لطف از من سرگشته کی داری دریغ
 همچنان کاند ججهان اختران شایست مهر
 چیده ام از باغ اکرامت گل و نهو و عجب
 چون نباشم شکر گو می نسبیض تو هر که بود
 عالم آریا بد کمال ز نسبیض تو یا بد بیله
 آنچه با من کرده از محروم عالم نگر و
 تا کن اعل و زو و کل در که در کان و پن
 من حق عا و مع فتح الملک گویم کو بود
 گریه از رخصیت دست نکشاید بتیغ
 چون بخویم شکر احسانت که بر خوان فرسخ
 و بگر این را از کفیل داو و خوان نوال
 این کرم هم بر کرم باشد که جز بر بخت
 برده بر خوان او باد ملازم روز و شب

نور رایت گزنی فرادی زبان آفتاب
 وقت طلعت کن گز امتحان آفتاب
 حرف رحمت فیده هم در زبان آفتاب
 چشم پوشی کی بود از زده شان آفتاب
 مهر رایت شاه باشد در جهان آفتاب
 صبح می چید گلی از بوستان آفتاب
 سنگ انبغام گوهر معر خوان آفتاب
 کان با گریه بگر باید ز کان آفتاب
 در حق یک ذره نگر ز جهان آفتاب
 هم دعا هم مع بر دم بهر جان آفتاب
 کامران روزگار و سکران آفتاب
 جنس بالادست نبود در کان آفتاب
 از خصیت شد خصیم هم بهمان آفتاب
 این کرم کی دست دست منبیلن آفتاب
 آن کرم کو بر صدت باشد ز خوان آفتاب
 پرده وار آسمان پاسبان آفتاب

با و خاک آستان و ذره خاک رهش
 مهر کاب آسمان و همچنان آفتاب

نتایج افکار

بسم الله الرحمن الرحيم

خام طبعیهای خیالات بهره صهبانی حیرت ساز انجام را گاهی برین داشت که به تحریر نثری
 یا انشائی نظمی خاطر رسیده را در دوام شغلی اسیر کند و گاهی بران آورد که رساله در فن عووض قافیه
 و عماله و صناعت معما بیاورد و گذارد و شرح و حواشی بر کتب متداوله فارسی و تعلیق بر مسائل
 قواعد صاحب زبانان عجم نگارد و اکنون بران برست که طرح بیانی ریخته فکر گریبان سیر را در
 مجبور کند که هر چه برور از مننه در خاطر شطو رکند و در دل عبور نماید برین اوراق نگاشته آید تا در
 اوقات توحش خاطر و تردید طبیعت اندکی دبازی خود را مشغولی بان اتفاق افتد بلکه مجبور به طبیعت
 و اسیر نو آیش ام ناگزیر و رتی چند را که چون روی نیکیوان از سواد خط ساده بود و شیرازه بستم
 و دستخوش خامه و بیان کردم اگر دستگیری توفیق و سازگاری فرصت مدد کند نتایج افکار
 خودم در ضمن این اوراق نوشته آید تا هرگاه چشم روشن سوادان در آید و وضع گردد که بهره کلا
 خیالات خام چه سودا چخته و نتیجه چه با نخل یا بر روی کار آورده چون انیمه از نتایج افکار من است
 آن را نتایج افکار نام گذارم که اگر مقدمه طویلی دست زده خامه گشت سرخس فصل
 و گزیده بلفظ تنبیه نگاشتم باشد التوفیق و هو جقیق فصل جریان قواعد معانی هم در لفظ صوت
 بند و هم در حسیه آن ثانی مثل چشم بد و انگشت گونسار فرا پیش داشتن و اندیشه بر استخراج
 اسم عثمان گذارستن و زلف را در دهان با و دندان نزدیک نهادن و ستاب را با ایهام نموده
 پیش و طی جادادون و از دندان سین و از زلف لام و از زبان میم اراده نمودن و از حلقه

هر دو انگشت بر صفت و از انگشت سوم بافت راه کشودن و این هر دو را بلاخطه میهند و ده یا
 گمان کردن و اسم ششمی بر آوردن و بقدر و بدان مکرر اشاره کردن و بسوی اسم نام راه سپردن
 و قریب و بدان سه انگشت نگوئید علم ساختن و بلاخطه مراتب سه گانه عدد حرف سین طریح اسم
 قیاس انداختن و اول دانی تفصیل است و بیار پاب فرست و اصحاب کیاست مخفی نخواهد بود
 که لفظ تیر عام است خواه یک کلمه باشد چنانکه عمل تحلیل و ملاحظه معنی جزو ثانی و تالیف جزو ثالث
 با اول از لفظ بر آوردن بطالع کردن و خواه زیاده از آن داین نیز اعم است از آنکه کلام باشد یا
 غیر کلام ثانی چنانکه از خشمش و آنه تحلیل خشمش بسبب جزو ضمیر پنجاه ششمین معجزه اخیر تبدیل
 خای معجزه بر آوردن دانه اسم چشم شکافتن و از پایداری و حاجی محمد تحلیل یک بسبب جزو مستقل
 و تبدیل الف بلفظ ری و تحلیل دوم بود و جز از هر دو جزو ترکیب و ترکیب سیم بلفظ حی و
 و چهار یافتن و اول نیز اعم است از آنکه نظم باشد یا اثر و این هر دو قسم باطل باشد بر بی ترکیبی
 الفاظ غیر معنی معانی که اگر اندیشه از اراده صنعت زائل باشد لطافت اسلوب الفاظ و شیوه
 حسن معنی آن نظر نامل بر از جلوه شاهدان نیکو شمائل سیر تواند ساختن و نگینی گلزار عبارات
 و تازگی بهارستان مضمونش چشم خیال را از سیر خیابان گلشن به تفاعل تواند انداخت
 این گونه معیبات منظوم چون کواکب ثابته از حد حساب بیرون و از اندازه شمار افزون
 اند و رسالهای این صناعت مثل نتایج طبع جناب کرامت انتساب حضرت سامی مولانا
 جامی و فخر خانزاده سنخوری میر حسین نیشاپوری و کتاب بلاغت نصاب حلال مطرز و
 امثال و لکن در نظر شوق پرستان خرمن خرمن ازین جنس انبار کرده یکصد و پنجاه
 بیش رباعی معانی نو و نه اسمای باری غریبه که بزور تشبیه جواهر منظوم محشی و بعد که ششمه
 جمال و بهار خج و دلایل از پرده اندیشه این آرایشگر زلف شاهدان معانی جلوه ناست

در رساله کنجیه زهروز و رحل یک بیت که باشتمال صنایع عجیبه و بدائع غریبه این صناعت از
 موجود خیال این بی بضاعت جلوه گر آمده این هر دو برگ را نمایی که این کم مایه شاه عدلی
 است که زبان مکران را یک حرف گلوگیر و هم جواب دندان شکن در کام و دهان شکسته
 وقتی دور باغی معانی نام سعادت یار کا مکار نونمال گلشن جوانی ثمره القواد آمال و امانی
 زبده تاج اقبال و دولت هر زاین معروف بلا لاجی پندت که نمال عمرش در خیابان
 دوام پاره ریاد از تر بیعت فقیر صهبائی بر آید چون لطف عبارت و حسن معنیش طبع
 شوق پرستان از دست می برد و خوبی جریان قواعد معانی گریبان اهل شوق می درود
 بی اختیاری هر زه چانگی در اختیالش چاره ندید جوان شبیه مزجات را بر عم شمعان و شام
 شمیمه عدت در رشته کشید باغی اول آئینه چو طرح کرد کلفت انداخت + یکپند ان
 جلوه با توشش پر دخت + نمود را عیقل زوم صفا افزودم + تا آخر هم توشش را آینه خست
 حله اشارت بلفظ تا آخر بسوی الی آخره است و بدان آن مراد گشته که هست انتصار خلا
 آن مشهور داده اند و صورت آن یکم تازی است هر گاه آن صورتی را که مراد است
 خواهد بود آئینه ساز و لامحاله اندرونش خواهد در آمد باغی دوم دل جوید کام از دهان
 و نقش + وان زلف سیاه میشود و رانزش + امی دل کن لایه خود بان زلف سیاه
 + تا خورد را فکند جدا از دهنش + حله لایه خود گفته شده کنایه لایه دیگر خواسته آید
 بقرار دادن ثانی مصفت اول و تحلیل آن بد جزو اسقاط به از اول بعرضه شرافت و تمهید
 آن بلام که زلف عبارت از آن است تالیف یافته چون در معنی شعری فاعل انگذ زلف
 است جیم مضمونی ناچار دست داده و حرف همیشه فعل اسقاط از آخر آن راه دوری
 کشاده چون سر رشته شوق سخن باین حد کشید و شوق مستمعان سخن فهم نجابت به

خام طبعیهایی ذوق تخمین و امن دل گرفت که یکدوم معمای دیگر بر صفحه اظهار گذارشته کاغذ
 ساده را از رنگ آمیز سبک الوان معانی رنگباز رنگ مانی و غیرت کاغذ نامه هزار و نماید اگر بر
 عنان شبید بر قلم درین وادی گیسخته گرد از جولا نگاه سخن می انگیزد تا روشن گردد که از برده
 این عبار جلوه که ام شمسوار عنان گیسخته و از دامن این صحرا می وحشت که ام آه بوزنگ
 شوخی ریخته از آنجکه ربای می ست که از شکاف هودج الفاطش لیلی سید جوده نامی و اسم
 گرامی رنگ چهره چشمت صیقل آئینه شوکت نشسته باده اقبال سرخوش خنده جابه و جلال
 مخور خود آرایه های عواکس سخن نظر باز جلوه ابکار معانی روشن آطر از مستند دولت بهیچانه بند
 که ام در سر زمین پنجاب از آبیاری میر آب اقبال پدر و الا تبارش بر سر زمینی زمین و زمینی
 گلشن ناز دار جلوه کرده بزنگاه باده پرستان مصطفی نازک خیالی ساغر مستیهای کرازه
 می پیاید ربای آن رنگ که اصل رنگ و بوی همه اوست + گردانگری عیان زهر رنگ
 و پوست + آن اصل نمود شکل خود از هر سریع + تامل در نه فلک بفرنگ و پوست +
 حله مراد از اصل بیخست و خود عمل کنایه باز واسطه تحصیل بیخ دیگر گشته و آن از محصول
 اول حرف خامی معجم خواهد بود که مصحف آن جیم بازی ست و لفظ اول باعتبار ترادف
 تعلق معنی مقلوب زبان زده از باب این صناعت ست چون است که تعلق است
 در نه در آید تا نه پرده از رخ بر کشاید و ازین جمله اند این رباعیات که طباطباعت و قواد برای
 فرو بریده فرو از کیای دانش گستراد است آویز تحصیل مسرت الصدیه اید با ستم عمر
 خورشید ز شرمست نه گریه و چه کند + خاکی بسیر خویش نه بیز چه کند + در پیش رخ مهر فریب
 می چون + گرا از سر خویش بر نشیند چه کند + حله هرگاه لام مکتوبی که همان مراد از آن است

تعام عددی باشد از سر خویش که باعتبار قاف خواهد بود بر خیزد از صد نهاد ماند و باقی
حروف اسم مطلوب نقش ظهورت نماید با اسم اولم زاهد گوید حدیث و عظم یکسر + پروم زین
حرف میکند گو شم کر + تا چند ز گفت گو گو و کف گیر + زلفین و لارا ام نشین لال و کحل
زلفین عبارت از دال و لام ملفوظی است چون هر یک از دال و لام مقلوب شود لاد و لال
خواهد گشت و بعد از تحلیس اول در ام و ترکیب الف بر او میم به نشین لفظ آرا امر از آوردن
و آرا آمدن و نشین نمی از نشین بدست آورده و بلفظ آرا نشین هر دو خطاب بلفظ لال
و بلفظ آرا خطاب بمخاطب کرده یعنی زلفین دل که لاد مال است بسیار ای مخاطب و ای لفظ
لال بیا و در لاد مال نشین و هر گاه لال یعنی لام اول و ای که بعد از میم است و لام ثانیه
از ان ماده استاطا با اسم مطلوب بعرضه شما بد با اسم صدر تا دال و آرا باشد از کف
از دل همه تاب رفت و از دیده صفا + تا راست شدت کار چشم ز سر شک + پیمیش دل
بر خود نماید بر جا حله چون لفظ لاد است شود کجی که بسبب اتصال سرفوقانی با خود دارد و مرتفع گردد
پس بجایه اشکل الف براید و هر دو نقطه دو صنف بیومی یک نماید که صورت رقم صد است و
از ان همین لفظ صد خواست نماید و دل ابر موحده است و عمل شمیمه مراد از ان بیاست و بوا
لفظ خود باعتبار نمودن وی دل مقلوب با آرا ده شده که آب است چون از ابراب نماید ای ممل
مکتوبی بدست افتد با هم سراج آن ماه که بوده ام ز وصلش ناکام + اکنون گو بوسه می فرستد
به پیام بد عمری بر باد و هشتم دندان یک + آخر زان باد و یا فتم قطره بکام + حله مراد از
باده سراج است و از دندان سین پس عمل تالیف سراج حاصل شده و حرف آخر از ان چون
قطره بکام خود یابد نقطه اندر و لغزش خواهد بود و آرا ده و از انجا که نقطه اندرون دائره حامی جسم می یابد
لفظ کلام بسیار مناسب افتاده میر حسین معانی طالب تراره که صیت کمالش در گنبد فلک گویش

سبوحیان بلا اعلیٰ چه جای خوب آلودگان غفلت خانه و نیا کر ما خند معمای او از آنکه هم محمد مؤمن است
 ازان استخراج یافته و در انعام این همه عبارت طولانی یک اشارت کافی برآمده گویند و
 در حضور قدر شناس کمطای عهد حضرت مدوح خود آن رباعی گوشنگزار نمود و صلا این سخن
 در دامن سانسو انبار کرد که پیش ازین مشکه در کرامت میر راه اعتقاد میزد اکنون این شایع
 ازان خس و خاشاک پیراسته گشت و هو هزار رباعی در مدح و ثنای شاه همیشه مکان به
 سلطان فلک سر بر دارای جهان + گردون لومی نوشته آمدی وا + خورشید نموده دل
 بحر حرف ازان حلقه بعد از تخیل لومی و تبدیل گر که لوجبارت ازان است به لفظ حی و قلب
 ای حدون یا بدست آمد چون خورشید دل خویش به حرف آن نندان اسم تمامی پذیرد با
 تفسیل که شمس میم را بر هر یک از حایای تخیلی نهند و ز قلب خویش بر الف گذارند و
 صهبائی که صنف پای طایف محافل دانش گسری از نسبت تکلفش مترافقه همین متبع آن چنان
 کمالات انتساب این گونه معنی یافته با اسم مجید که نام بلند مقام خداوند مولای مابندگان چون چل
 و علاست و این رباعی از جمله معیبات نودونه نام حضرت منعام است که نظر بلند نگاران رصدگاه
 پیش از هر شش تقویم کوب معانی شناخته و هو هزار رباعی ساقی همه کس را در دواز
 می جرعه بگیرد پیش جهان پیایی جرعه + آشفته خم شده دل از جمله شهر + هر طائفه یکیک
 کشد از وی جرعه حلقه آشفته لفظ دن که مترادف خم است لفظ دست و جمله ایام شهری است
 و دل باعتبار لفظ شهرای هوز باشد چون عدد آن درسی برود بست و پنج ماند در خم آن کم
 خواهد بود که ما نحن فیه است و این حروف دو طائفه اند اول اعرش و ثانیاً احاد چون هر یک
 یکیک از خود یکشده اعرش یک عشر و احاد و واحدی از خود خواهد انداخت پس از نون تخم و از
 دال تخم و از کاف یا و از ه و ا ل صورت خواهد گرفت تا غیر از معنی معانی نقدی در دامن

اندیشه نیکه از آنجا که طراز و من این اسلوب و نظر جمال آریایان شاید و نخواهد معنی حسن و
تدار و طبیعت آشفته سر این همچو آن را کم بدان سرسرد و آمده و چون خوشترن را از پیر و
جاده آن پیشوایان راه این سلوک دانسته آوازه و تیغ آن گوی بیایان میدان کمال بعلم و تقا
در میان انداخته گام فرستاده این سیاق بیشتر بر تقلید حضرات بابرکات لایما مقدر است
گویند میر حسین و پیشوای سالکان جامی علیه الرحمة و العفران بکار برده تیغ ایشان را از دست
این طریق ساخته و نیامی نظم معاد طرح جریان این قواعد بر منطقی که دست زده فکر و اسلوبی که
خاص اندیشه این رنگ معانی زنجیرگان است انداخته آما چون گاه گاه دیده شد که در ضمن
بهار آرائی گلزار معنی دست نشان عالی چند که نور برش با کبرش چاشنی لفظ و معنی نباشد نیز
یافته گلشن فکر این چنین پیرایان است و آن نیز بسیر سبزی که تماشای حسن برشته اش
رنگ زرد کمنه و حسن سبز فخران را جز بگر و کعبه و رنگ آینه خسار نتوان نام برد و
قلم این دعوی و برهان ساطع این مدعا معیبات آن سر گروه طوائف انام در بانوش
مصطلح بیام که کاین بعضی از رسائل مصنفه اش از غرض این نو باوه های گلشن قدس گلزار
جنان در وصف رضوان ناز و آرزو از جمله آن این معاصرت از جمله حلال که گوانگله پیر این
حور آریان خانوادگی فکر بل بند شامی که عرائس بکر شاید بی حسن سیما میان نگار خایه غیب
غازه حسن رویان تماشای گاه قدس باید سه می که پرستش نامش نمی توانستم + همین که
زنجیر گرفت دانستم + اسم عمر و این چون خورشید و ماه از افق این بیت بر می آید و جل
آن بصورت چهره کشاید که رفت هم عبارت از لام است و هم کنایه از دال و انتقال از
بروه بسوی مجدد است پس اگر سی از صد و ور کرده آید که عدد قافه است یا چهار از
و پنج کلمه در دو سو که حامل های لفظ همین است صورت و در زنجیر سواد عبارتش جمله باید

و این معماست از رساله که تقریب غزلی مشعر بر استخراج اسم شاه سلطان حسین العباسی ریخته
 زبان خامه گوهر بار دوست ربی با عی حضرت بهار جان ارباب هنر + گر برگ مراد خوش است
 آنجا بگذر + در گلشن ثانی طلب اول گلبن + وز شاخ دوم بستیم برگ نگر + تخفی نماید که
 بنامی این معما بر وضع جفر کبیر نهاده اند و در خانه بستم سطر دوم از صفحه اول جزو دوم
 استخراج اسم داده تفصیل این اجمال رنگ زردای آئینه تو هم است و پیدای سر رشته سر هم
 تا شاگردان نیزنگی آن بجا رستان دریافته باشند که پیش دستور شناسان قانون حساب
 چنان قرار یافته که از الف تا حرف آخر یک عدد پیش از سابق باشد چنانکه
 معجمه نیست و هشت نشان میدهد و نیز چنان مفید گشته که تمام نسخه است و هشت جز باشد
 هر یک نشانه از حرفی از حروف ابجد و هر جز است و هشت صفحه و هر صفحه است و هشت سطر
 و هر سطر است و هشت خانه و هر خانه چهار حرف که اول آن حافظ مرتبه جزو دوم حافظ مرتبه
 صفحه سوم حافظ مرتبه سطر و چهارم حافظ مرتبه آن خانه خواهد بود و آبا و اگر در مشاهده هر گاه ملا خط ابجد
 دامن اندیشه کشد نظر بر مراتب مذکوره در خانه چهارم از سطر سوم صفحه دوم از جزو اول محل
 اقامت آراسته باشد و همچنین قرشت در خانه است دوم از سطر است و یکم صفحه بستم از جزو
 نوزدهم بجا جلوه خویش پیراسته در صورت هر گاه بر روای حروف اسم مطلوب که در
 اشعاری اشارت معانی بر جاوده استعاره گامزن است نظریست بر گماندای موحده و اعل
 و موحده دیگر و ای همه و خیر و امان تفکر خواهد گشت این کور سواد بستان استغاده و
 چاشته خور موافق استغاضه بخت آنکه بر بهانه سری در خانه قلم آن چابک رمان در فضل
 می وزد و تا حرفی بر بیاض استعداد ناقص مرسوم شود که در نظر انصاف پسندان میسر است
 اگر صورت چنین و تامل از رنگ فریب نقش بهار نگارش نخورد و مرغ صورت کار بند

و پند ساده این قرطاس سر جلد زیا شمان برین فریب و سر لوح و پیاچه فرو زنیب
 تواند انگاشت و بهر پیاچه پیشی از الوان نعم آن خوان سالار این خوان پایه هنرمی بر دتا زله از
 چاشنگان قابلیت فراهم آید که در دیده نیک چنان موافق استعداد اگر لذت نامه در کام صیقل
 عراق یا ذوق من و سلواد در مذاق کلیم کلامان عجم نه بخشند پایه پیشی هوس پرستان این تیر
 زمین و دایره نیازی کشکول این سفینه تواند داشت گل گل از هر چمن فراهم کرده بگذرستگ
 می ستایید و ریزه ریزه از هر ماده بهم آورده خوانی جدا گانه می آید از عالم همان معمار با همی و هم
 که هر عنصرش کنی از ارکان چهار گانه جسم سخن و عنصری از عناصر فن است ریاضی جبری چه
 براه تجویزیاتی + هر سوئی نام یار من بستابی + در صفحه سادوش الفه هشتم سطر از خانه چنان
 مراد می یابی از نظریه ثانی شرق آفتاب هم سامی و نام نامی او وحدت که طریقه استخراج آن
 بر ناظرین ضابطه اولی پیش افتاده تر از نقش قدم است هر گاه بگذر قافیه بر جا و پوی سپر
 بر الدین چپاچی اتفاق افتاده عالمی بنظر در آمده که فردی از افراد آن چون صورت پرستان
 معنی ناشناس از فیض باطن بهره اندوز و چون ظاهر آریان باطن خراب از نور معنی محال فرود
 بنوده است که جرعه از جام فیض شامل دریا کشان مصطفی کمال برده ام و دردی از سائر
 خام بجز نوالان بیکه بفضل خورده و شسته با طعم بر خورد که مدات الفانش را نشان آید
 بکار و دو اثر خود نش را حلقه دوام صیادان سینه کار گمان بر دم چه با وصف آنکه نظم سما
 تا بزرگوار از حلیه معنی شری یک قلم عاری است جریان قواعد مسمائی سراسر از چشم افتاده
 از نگاهان و الا نظر و از طاق دل افکنده عالی پایگان کامل هنر افتاده هر چند اقتضای
 ام و رعایت سستی نامی مرا مدام من دل می کشید که بید و شاهد عدل از دیوان آن بید او که
 مان این فن بر ضد آرد اما عاقبت بینی اندیشه احتیاط پیشه دامن دل کشیده نمی گذارد که

آشنای عیوب و امن برخاکدان استی افشاندگان متم از کتاب نصبت نماید لیکن اقتضای مقام
 و خواهش گزارش مرام برف چوب و شیرین چند که در با تراز گوهر افشانیهای لب و لبر آن
 خاطر فریب تواند بود و امی در راه من بیخ خرسند شو گسترده بفریب اینک مقتضای آن اظهار
 مقاسد و ابراز عقاب آن از و اگرین سرداچه صدم و گوشه نشین تا بنحانه فناست بل عنان
 کردانی بهیچ فردوان وادی گم کرده راهی است ازین راه پر پیچ و خم و جاده پر شیب و فراز
 با قیام این خلاب جای خراب آبروی سعی افکار ریخته به بیجا صلی اوقات مورد سزای نشانی
 ارباب حدیث طبع و در خور نوشتن صاحب نظران روشن فکر گردند خواهی نخواهی بر سرفراست
 این آورده که زبان ^{معنی در تیرن در چیزی ۱۶} خواجه کوتاه خانه را درین سخن سرانی دراز کرده چندی ازان ترش و شیرین
 آشنای کام پوش گرداند ناگزیر در دعوت فره چشان موافق شوق و مهمانی چاشته خوران
 چاشکدان ذوق صریح خامه راصلامی میزبان و صفحه قرقطاس را دوستار خوان گردانیده
 به بیخنت استداد و کجانه آن بلند بهت الهوانی چند ترتیب می دهد هر طرح و شور می که در
 آشنای چاشته این نعلاب شکایت بی فرگیه با بر انگیزد امید که تمت بی سلیقیها بر خوان سللا
 کک من نگذار ^۵ بر گیریکه را بد و در چارکی کن + وزنه نووش جانب دو چل گذر
 + محصل معاین عبارت است بر گیر می را و در جام کن و از پنج انگشت او را جانب دو
 لب گذر افتد اهل آن بدین گونه نظر از و من تحریر و نگار آتین تقریر میگرد و که از یکی با سلوب
 حرفی میم و از ویای تخمائی مراد داشته و از چارکی جام خود بسته بدین طریق که از چارخط
 جا گرفته ازین که میم و الف چهار باشد از یکی میم نمی که بر تو اشارت هم اکنون بدان تافته و چون
 حاصل پنجاه پنج است ازان لفظ پنج میخواهد که حاصل این هر سه حرف با عدد سابق مساوی
 است و چون حاصل هر سه حرف نزد شخصت است نظر باشه اگر انگشت قصد میکند و بهرگاه

چهل برابری که گویند و پاره سازیم که حصه راسی باشد و پاره را ده و از ده بافتبار و بیای موده
 خواهم لب حاصل گرد پس دو چل و دو لب خواهد بود **س** اول او مال در و نیز پنجه دوم سوم او
 چارده هست برین چل گواید از صد و هفتاد و اگر فنگنه اندکی باقی اورا توان خواندگی بر پاره
 از غرقه این بیت صورت قلم جلوه می نماید تجذ و ر را در عالم اصطلاح جبر و مقابله مال گویند
 و بر گاه مال ده گیرند که حاصل لفظ دو است صد نقد و این حکمت جو باشد و از پنجه با سلوب
 حرفی شصت اراده توان کرد و نیمه اوسی خواهد بود و چارده ای ده چار بار چهل است
 ای هائی که در چارده بهم رسیده نظر بمعنی اربع عشر است و اگر بجای ده لفظ دو خوانده شود
 همان حاصل می بخشد و مترادف اندک قتل است چون عدد آن را از صد و هفتاد که عدد
 قلم است بنگنند هر چه باقی ماند یک باشد که عبارت از میم است و لظنی دیگر که سوای معنی
 معنائی است ای غراب است اینکه از صد و هفتاد پس از اسقاط آن که یکی باقی ماند بر
 ارباب ذوق مخفی نیست و باشد که از صد و هفتاد هم قلم مراد باشد و از افگندن اندک
 اسقاط همین لفظ قتل از آن و معنای دیگر دارد و شعر همین اسم **س** یکی را حرف آخر
 دوم را پنجه پنجه و ولیکن حرف اول را بجز تجذ و دو مشمر + حل این بیت بر واقفان
 معنی بیت سابق پر آسان است تکرار آن در دو سرقائل و سایر معنی نیست **س**
 سه حرف است نام آن طوطی سبب کز تن زبان دارد + دو بلبل زیر خود دارد که او را
 چار صد شد سر + از قراب این سطور تیغ میسر خشد از لفظ دو همان یای مختار
 میخواهد و از بلبل حرف نهمین معجزه و از چار صد تائی فوقانی بر حصه اول ترتیب حرف
 بر واقفان این سابق پوشیده نیست **س** سه حرف که ماش راست مجذوری است
 اول + برگ بر یک از وی با چار بخوان چارش + این **س** نام قدیم گفته و در کلام

ریخته چون دو عبارت از ده است مجذور آن صد باشد و هر گاه از ده که اکنون مراد از آن نه
 باشد یکی را بیدار می و مابقی را قرین چاره خوانی اسم مطلوب از پرده بر آید و هر چه در شرح
 کاتب جوهر سبک نقادان این فن گشته اکثرش آنست که رعایت معنی کم بکار رفته از آنجا که
 طبع و قوادریای استعداد و نبوغی **سه** خوشتر آن باشد که سرد لیران گفته آید و در حدیث و بگیران
 بیشتر مائل آنست که سر پای ابیات معاریز و زیور معانی خوب و جوهر استعارات بخش
 اسلوب راسته حروف اسم مطلوب را از پرده نه نامی اشارات خفیه که پسند طبع و فیه سنجان
 دشوار گزین تواند بود و در نظر پارک بنیان حدید البصر جلوه دهندگی پسندند که شوق وقت
 گزین از سر خوان آن لذت برداشته برین جا دیده های مکرده نماند آن طبع نیز کند اما شسته
 پاستانی وری ست کهن که هر گاه بر سر صفه ماده الوان نعم بر آید اگر چند اطباق اطعمه لطیف
 بر همه آن چیده باشند سخن هر لیس و رکابی شکنه بر یکطرفش نیز نگذارند تا زله ربایان ز او بی
 انتظار پس از فراغ دلی نعت دستگاه سیر چشمی و سر پای بری انبان آید خودش گردانند
 ازین قرار گاه گاه اتفاق می افتد که زبان خامه باین فرخند آلوده و لب نامه باین هززه ساس
 کشوده میگردد اگر چیزی برین سوره بساط از آن عالم فرامند مطعون مقام نشناهیهاست و اندک
 است عبارتی مشتمل با اسم عشر ششست که هم صانع اول و ثالث اوسی است و ثانی او هر چند یکی است
 اما مضروب دوم اول او و دوم او حک است و مضروب سوم ششست و در تمام آن از
 اول بدو تا مجموع ثانی و ثالث او پنجاه است و مجموع اول و ثانی ضعف کل باشد **سه**
 گفته ام رمزی که گرفتار توره یابد بدو + می توانی بر فلک صدره کلاه انداختن + منکران را
 جز خجالت حاصل از انکار نیست + مشت خاک کی توان بر فرق ماه انداختن + باید از نظر
 زوایا منش بدست افتد ترا + حمد کلاه خسرو می برحتنا که راه انداختن +